از غزلیات افصح الشعراء مولانا جامی رحمة الله علیه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

گاه در دل سازد

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

زبان درج گوهر

منه

منه

منه

منه

منه

منه

منه

منه

خاتمه

صورت آدم

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولی و کیستم

[illegible]

مثنوی

[illegible]

مثنوی

[illegible]

مثنوی

[illegible]

مثنوی

[illegible]

مثنوی

[illegible]

مثنوی

[illegible]

مثنوی

[illegible]

[illegible]

مثنوی

من خاتمة الحیوة

[illegible]

مثنوی

[illegible]

من واسطة العقد

[illegible]

مثنوی

من خاتمة الحیوة

[illegible]

مثنوی

[illegible]

مثنوی

[illegible]

مثنوی

[illegible]

مثنوی

[illegible]

[illegible]

مثنوی

[illegible]

ابن یمین

[illegible]

مثنوی

[illegible]

مولانا جامی

[illegible]

مثنوی

[illegible]

خواجه سلمان

[illegible]

مولانا کاتبی

[illegible]

مولانا [illegible]

[illegible]

مولانا کاتبی

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

خواجه سلمان

[illegible]

بابا فغانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتم اسلام [illegible]
گفت [illegible]
گفتم [illegible]
گفت [illegible]
گفتم [illegible]
گفت [illegible]
گفتم [illegible]
گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

محراب جان [illegible]

[illegible]

رخ تو رونق قمر بشکست
لب تو قیمت شکر بشکست
[illegible]
[illegible] بشکست
[illegible] دل بود
[illegible] بشکست
[illegible]
[illegible] بشکست
[illegible]
[illegible] بشکست
[illegible]
[illegible] بشکست

[illegible]

[illegible]

منه

[illegible]

منه

وصل تو [illegible]
[illegible]
خاقانی [illegible]
کار است [illegible]
کار است [illegible]
[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

ای نایب عیسی [illegible]
ای کرده [illegible]
ای زهره تو [illegible]
ای درد تو [illegible]
در عین قبول تو [illegible]
[illegible]
از جود تو [illegible]
[illegible]
در جام تو [illegible]
[illegible]

منه

[illegible]

[illegible]

سن

[illegible]

سن

[illegible]

سن

[illegible]

منه

[illegible]

منتخب از دیوان ... مولانا محمد قاسم مشهدی

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

منه

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

غزل

[illegible]

غزل

[illegible]

غزل

[illegible]

غزل

[illegible]

[illegible]

وله

شوکت

واعظ

[illegible]

[illegible]

اگرچه شبهای شتابی را صبح ... شعار برده ... است
اگر کسی بسیاری مطلعهای ... سیوه از رخسار ... است
شرق صبح ... غزل است شاهد ... صداقت
... نسیم ... عطر ... عام
... افشان چشمه ...
... عیش ... ابر ... اگر ...
... یکی پایان ... وقت
لفظ ... زیبا ... نظم ... است و اگر
اگر غلط ... آفتاب مطلعهای ... صفحه ... اشعار ...
... صفحه ... نگار ...
مرکب ... شیراز ... صبح ...
جلد ... اگر ... زمرد ... دست ... وترنج
... مشکین ...
...
[illegible]

محال ... آفتاب ...
گرنه ... جزو شعر ...
مقال ... آینه
...
[illegible]

سبحان ...
[illegible]

بر ...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا در مقام قاب قوسین قرب جوار احدیت نشین
فرستند و از افق اعلای حجاب ذات قریب عهد ملک
بیانم کرفس [illegible] طلوع مرتبه انحطاط و نزول شرف حقایق
درخشیده [illegible] و در مطالع سیناء تجلی کلیم [illegible]
و ازین حجاب امثیت عبارات کلمه توحید شنیده و در پس پرده
نفحه محجوب کشت و بانش کلام ربانیه متکلم کردید از جمله
بسم [illegible] و [illegible] آنکه و از الف الف اسم [illegible]
و این که اسم [illegible] از میان [illegible] حرف [illegible]
درون ان پرده [illegible] جمع [illegible] دوام [illegible]
انصال [illegible] کریم و در انداز [illegible] ابواب
این [illegible] و [illegible] جبرئیل امین
[illegible]
جمیع [illegible] حرف [illegible]
[illegible] تعشق [illegible] کشته [illegible]
[illegible]
[illegible] تصرف [illegible] مکن [illegible]
حسن [illegible] کرده [illegible] رابطه [illegible]
[illegible] علاوه [illegible] حروف [illegible]
[illegible] اسم [illegible] اثبات [illegible] دعوی
شهادت [illegible] در طرف [illegible] ارکان [illegible]
العین [illegible] حرف [illegible]
حروف [illegible] هر یک [illegible] الف [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] علاقه [illegible]
الصادق [illegible] جمله [illegible] رابطه [illegible]
[illegible] سبحان [illegible]
[illegible] اسم [illegible]

تعشق [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] جمله [illegible] آسمان [illegible]
ابتدای کلام [illegible] حروف [illegible] در میان [illegible]
و [illegible] آب حیوان [illegible] روح
[illegible] و [illegible] عروج [illegible]
کنج [illegible] جول [illegible]
[illegible] جبل المتین آن [illegible]
[illegible] شرف [illegible]
[illegible] آب [illegible]
بیدا [illegible] نشست [illegible]
و قسم [illegible] افلاک [illegible]
و [illegible] حروف [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] اسم [illegible]
و ثبوت [illegible] کرده [illegible]
کلام [illegible] قسم [illegible]
[illegible] حروف [illegible]
[illegible] میزان [illegible]
[illegible] تصنیف [illegible]
ملاحت [illegible] ارکان [illegible]
[illegible] اسم [illegible]
[illegible] افلاک [illegible]

[illegible] و [illegible] الفاظ [illegible]
[illegible] است [illegible]
قدم در [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] آن [illegible]
حروف جمل [illegible] ارکان [illegible]
[illegible] ولادت [illegible] ازواج
[illegible] لغات [illegible]
[illegible]
[illegible] جمل [illegible]
[illegible] ارض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حجاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ارکان [illegible]
[illegible]
[illegible] قلم [illegible]
[illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible]

[illegible] حرکت [illegible]
برآورده و نخستین [illegible]
[illegible] حرف [illegible]
[illegible] آباء [illegible]
رقوم حساب [illegible] اصل [illegible]
[illegible] کلمات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] حجاب [illegible]
[illegible]
[illegible] برآورده [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] حرکت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible]
برآورده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خواهد افروخت و گشته بر ترتیب کاینات و سپهر
کهن دهکان زر و گل زمین دو دهان چمبر گوی غلطان در خم
آن دو سر حرکت دیگر و دوم امر و نهی کاف و نون
دو مایل رفع بر زنت نقطه بر روی در عنوان شباب
قبول تعلیم رقم از تحریر سینه الفاظ و در روح حروف گشود و جواهر
و جوهر عصمت خطیه عظمت و آفاق نیمه هم آتش بر انقطه
جلالت لیس برسینه اجمال معانی میدهد و در چهره باطن سبب
درون حالت نشست تعلیم چهره کتاب شریعت بر روی
در بیت و بیاد و سبیل قلم نگارد رقم روح ببخشد معنی
حروف امید و در چار رنج طبیعت از انگیز بر وجلال
و بر بر وی از دو خواص کشاده بر رنجه عرش روح عقد
و قاب شخص ان الف کشیده و سینه نهاد بر سجان
تحسین کشاده و کسیله رنج و رقت نقش عجب
گروهی ز سیاه و خانه نشینان شاد و ساکنان و مجرم
محور قلم و چرکه امن و الا کشش داده و در سکون راحت
گرد زردی یک شبه ثبات النقش را با جمع پیکر
و بالا چه وحشت دوره مهد یکند و دوره گوی رسانند
و در رتبه ترقی و اعتبار و در رتبه شوق و گشته و ارشد
نجم مشتبه و سه خیل و نجوم و ساکنان مسلک اعظم الفاظ
کوهر گرانه مکنت داده و بجهت العز مجموم دین و بحر تشریف
طغرا و بر او از و سعتر منازل قمر نزول و حصول مخصص کرد
بر حسب سعادت و جهت خورشید طلعت و قرب مدام
جنبش آمده رو دولت نسخه حاضر و غایب افلاک
ممنه سان صور و اشکال برون و از شیر از نازل
داده و چشم نظاره که تعبیرات و دوران ساختیم
اصناف و تنفیح حرکت شاد و نه صف آرایان عهد جوان

در صف محولات گیران عزت خط انداخت و حفظ بر
چوکان یکتا ز دست خوانه انداخت و چون لوب
کانه گرشت ان دو ده دور بوستان ساختیف دایت
جهانگیری داغاز فتح الباب اقلیم گیت پرسید رسم شیخ هم
و نظام بر تسخیر نعمت و کفایت بر جهت جلجه بحر تحت نهنگ
داخل بیابان گوشه تخمین افق رسید و وقت انز اقبال
رسانیده عناصر بر فلاک چه باشی امکان حالت ادنی چه رابعه
اصلا طبیعت چه رقیت بر انب فتنه و فساد و جهل معاد
قالب اسما جامد و تحسین میدهد در حجب اصوات
اخلاط دارکان انجا خیره آب حیوان روان گرد بند
نباتات نشان بر گشت شاخ علم و اسبابش قلم بر جبهه
در صلب آگاهی رشید معرفت سخنی بدو احمد بخشش دیوان
مشتاق ذام اطاعت تسبیح و شکر فضلش بر زمین نها دند
و چمن مانند انقلاب محکمه فرق فرقه بیان بر جبهه
و اطمینان تسبیح بسکون و قسم ارکان ساخت و طبیعه
از دوایر معدل النهار پرگار دانشش بر جمیع برگزیده شستند
و بر کیسه کرد حساب و شمار آمد و ایه قمر و مقدار دانست
فرسنه و در میان قبایل کلمات عرب و عشیر رقاب
و استیار کان بر تحت مقالی ساکه جو بر از محبوس حجره
و در ته تنقیح حرف سینه دانش نخ و مقدم بر هوش شاکر
و جبران در کاه و اهدیت بدایت گیران رفعت و التکمیل
صورت و جمیع ثروت عزم تسخیر عالم ملک و ملکوت در
جنبه جمعیت و نعوذ اعداد فرقه کرفت کهار اندازه القصور
محاسبان فکر و خیال قوی بر نیکه بر جیش ع خط
مناسبش بدیع بر فع مخلوقات انواع و اجناس موالف
قسم الصحاب بجمام نهاده و کتب کشایان صحیفه زبان

قسم اصحاب شمال لقب داده و پیش دوران کامل
اوج عزت سر بلند ساخت و پیش دوکان منازل
و سکون تخت ابداع ساخت طایفه از نفوس و حیه
الف نفخه نامبکه و طبقه از او ج علویه فشاند سماوی
بجلوه و رآورده و دیگجه بخطاب مردود نهی و شراب شمات
تشنه و تمیز خیر و شر دانشان و جمع نجح و وزع عصر
صبر و خار بکافات افعال و خبر بسته بر خلاف
انکار فروشت و مشرب شوم و مرز و بوم و در تنجیه
بر سیه شهر و شقاق سریع خبر تنگ و اشفاق و ضمیر رتکه
و نقش و نقل الیمین شش دانسته تلخ زنجیر فش
و زنج عصیان و شهد نشاط معرفت دالان بر جیم حسیم و هابن
و جوهر نشبت و جود و ار تعلقات و جست عمل و فضل
بجهت و معرفت کرشت و ایجاب و حرمت بر و نرخ
مقصود حرم و روح و بیکان توقع و حسان بخبجه سبحانی
انکی ارزان و اعتراست که هم ایین خانش خشان نعمت
جلال و رتبت آن جمال جوان تو نه خبه و ولات
خود و نقاش بجهان اوج کمال شریعت که آب طیران توانه
نبات نشت و دو مسه درازه و طرفه شکوه از توحید چهره
تسبیح جان گشتند از مقدار دانم کمال گوش رودر
شور غنچه دان خندان گلهای معارف حرف غزل اسرار
در قم نرگس نظاره بسیر گرم قصیده خوانند بلبل هوش
سخن بیان است از صحیفه اوراق گلهای چهره دی عاب
جنبش فرح طاوس نگارخانه ترکیب نقش رنگ کشت
دختران کاکلم سخن پرورانت تسبیح امر کرده پیشه جهد
کرم وحشت ال نیم سحر بال نفس سینه بر طبیعه چرخ شبیر
دوام سبقت بجهد رسم خوانید و در میان کوه ای شبیه

حرکات را برفع رایات فتح و نصب اعلام رفعت در
سکنات ساکنان شان و نزول مکان در حضیض سکنت
سعادت ساخته چشمه آب زندگانی در لباس ظلمات اجسام
مانند محموم بدین بینانه در حجاب اجسام حروف نورانیه
ذخیره کرده رسیده و وعده و وعید و تسلیه و توثیق آیه
مخاطب کردانید و زنهار شرط مجازات اعمال و
دار نشسته بی مالک فقیره اقرار و مدامیت و فرد
استعلام بر جوهرت مبانی شعور رسانید بر خزینه کرم
وجود طغیان و مظهر غفران سپرده گمراهان و نقص عقل
نخبه وجود شرک خبر و جهل بنیان گمراهی نمود سلطان
کرشیده و جمیع ساکه ظاهر غرایات و مدام حسنات
و کمال معروف و رتبت تمیز و معرفت و جلالت بر صنوف
دارم افسر داده و درو پیچ و خلل مولف بیان و سایه
پایه رفعت شان و درجه جوهر مکان ششه بر اعظم دوام
آدم و امکان سالار وساطت بینان معان ذوات و فضای گردی
نسبت پروردن سپید بهوا و عرفان درجه رتبه نکبتان و دوران
کشود طایران قدس شیبان حروف کرد و در سینه ی بان
نیستی گشته و ذم سیر بر اب حرف بسته اند و دانه
کنایات عندلیب هزار دستان گلستان ستایش بوش
و قمری خوش الحان بوستان چمن بر بهار تقاعد
ثنا گلشن نقش بدیع بوستان بوی که نغمه سرود و دلکش نام
مشتوی گوی و دستان ساز و در بخواند نجم
خیالات از ترنه طلعت کلهای رنگارنگ کلمات سحابی مرجان
را چنین دانه و حرمت در هر حرف حقایق فرع و خوارزم خون
و ایم قناعت کرده و در ایه حرف عفت عزت انجمن ستر
و چهره مرسه مرسم دو رسینه تجاب و جوش بر حطه

عکس نقوش صفات جمعیت خود ساز، جمال اثبات ذات
الف و لام و لطیفهٔ ضمیر محبت را که گاهی لام و الف
در دو لفظ که نفی کثرت را میکند از وحدت الا که او
خود سازد در تعیین ذات خود محو میسازد و هیچ کس را
نقش هستی خود نمی‌بیند و خویشتن را بکار می‌آید
خود بر نشیند و خود را بچشم غیر می‌بیند و گاه در
بر نشیند و گاه در برج خود ابجنک نظاره
و از سر نوشته جمال خود سر گذشت جمال خود
در طلعت جمال خود نظر می‌اندازد و با نظر خود
خود را می‌بیند و جمال خود را در صور متعدده و صورت
ذات خود بر حجاب کثرت صفات و عارض نور صفات
[illegible] عالم کائنات و قلب جمعیت به وجوه بسیار
کران سر به شرف و اقبال و به بدایه قابلیت کمال
لاله و آلات که تو به او این مرتبه والا و درجهٔ اعلی از
و لا یزال رسیده که در بزم چرخ جسم و جان که شمع
هستی در نشسته چون خود پرستی در کلیم سوخت
پوست حقیقت چون [illegible] سینه رنگ کرد آتش
دل [illegible] بچشم نون بر وحدت و در حیران
ماسوی [illegible] نقش و مجموعه [illegible] کاف [illegible]
و حرف میم این نام قرب مقام که کل [illegible]
قدره و عبید [illegible] و کمال شرف و قدر [illegible] مقام قاب
و در دایرهٔ اعلی قرب [illegible] احدیت قدم قدیم
بر افراخت و در قلب جمعیت عرفان حمید آیت
و انا الفتح [illegible] مقدار [illegible] شیان [illegible] تقدیر
را گوش [illegible] بر صفحه [illegible] آیت [illegible]
تقدیر در [illegible] کشیش [illegible] جمیع انبیا که [illegible]

رشتهٔ [illegible] آفرینش دیده و از معنی حرفی الف یکتا و
بطون [illegible] رسیده [illegible] حروف لام الف مرتبت
بو العجب [illegible] این جوهر [illegible] آن سر برکه
نمر [illegible] و از جمله وجوهات [illegible] و گاه در
وجود خود [illegible] و گاه در بینه
چشم غیر [illegible] و از نظر خود نهان
چرخ خود [illegible] و شخص خود را [illegible]
میخواند و گاه جمال خود را [illegible] و مثال خود [illegible]
عشق [illegible] و چند [illegible] خیره [illegible]
خود [illegible] و متعدده [illegible] در آن [illegible]
شاهدی [illegible] هستی [illegible] و در
شکر [illegible] نظر [illegible]
بنام قرب [illegible] جناب احدیت حضرت [illegible]
برکات [illegible] صفات [illegible]
و الغوث [illegible] محبت [illegible]
و در دو رم [illegible] قضات [illegible]
[illegible] و خاک [illegible]
[illegible] تعلم [illegible] داد [illegible]
قُلِ اللهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهّار
حروف [illegible] الفاظ [illegible]
[illegible] قرب [illegible] احدیت [illegible]
وحدت [illegible] مقدمه [illegible] قرآن [illegible] حضرت
کثرت [illegible] قطره [illegible]
بنام [illegible] کارها [illegible] کثرت
دیوان وحدت [illegible] در [illegible]
رسیده [illegible] رحمان [illegible]

فر بینش [illegible] مردم [illegible] نور [illegible] پوشیده
و کثرت است و قرآن [illegible] حقیقت [illegible]
بر [illegible] حروف [illegible] قدیم
قمر [illegible] افلاک [illegible] عالم [illegible]
قرآن [illegible] قدر [illegible]
[illegible]
[illegible] و در [illegible]
این [illegible]
[illegible]
این [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] خط یوسف [illegible] نجات [illegible]
[illegible] است که در قلب [illegible]
[illegible] علم [illegible]
در [illegible] و گاه [illegible] نظر
و گاه [illegible]
[illegible] اصول [illegible]
[illegible] عاشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چشم [illegible] بینش [illegible] تحسین [illegible]
افتاد و [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] خاک [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
و در دم [illegible] مجمع [illegible]
[illegible]
[illegible] نقش [illegible]
[illegible] نظر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حاق و نطاق جیب نورانی خاورش بصور اقلیدسی
تجلید ارقام هندسی و انوار فیضه ... روشن بت
دو نقطه قطب گوشه نشینش با غیشنگ مردم چشم
افرازش کام برداشت و در سلسله مهتاب ریحان
گره حیرت و در ولای انجم صحیفه شمائل ... پس
از سوره خاطرش بحره کاتب قلم در نقش معمل ...
ستقیم از افق ... آفتاب مستطاع
عطاء ... کیوان ... برج غایت
... عروج ... غایت بخبر
... خط ... دهانه ... تورسن ...
... در لطافت کام ... جلوه ...
... گشتی برج کثرت پا بسته لنگر مرکز وانی است
صدف برج البحرین ... شکرکان ...
... سحاب ... خورشید ...
حرف کاف و نون شد سر نوشت صحیفه امکان ...
[illegible]

در قوم ... [illegible]
[illegible]

الر تلك ايات الكتاب المبين
انا انزلناه قرانا عربيا لعلكم
تعقلون نحن نقص عليك احسن
القصص بما اوحينا اليك هذا
القرآن وان كنت من قبله لمن الغافلين

[illegible]

ونهایت تقویم کهنه که در هر صفحه وضع مجدد
تیره بختی که خان و مان هفت پشت معلوم دیده
خانهٔ دل از نقش حب برج معلوم گیاه [illegible]
گوهر و حروف و صورت نام و نشان [illegible] از
شهور و طهور زوال طلوع و حضور و سهو در هر صفحه
[illegible] مشکین بخت سیاه
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بیهوشش ادوی خواب عدم سیاه مست [illegible]

[illegible]

دمغز استخوان محبت کمان رستم صبح خون سیاوش
بخشش افراسیاب شب در چاه بیژن افق گوش که
خاوه پیش شاه دوران مردا دیده سپهر بناه و زیر نجم
خاک کشاه و چشم صاحب ایوان سپهر و نوار شم
ثابت و سیاره در نور دیده و میزان روزنامه مدار روزگار
استشهار مانید و هم فی شب دوش در عهد خیز وفی
اشارات بشارت خواب و شیرینه امضای فرین نتیجه
نقش بست و تمثال صورت قصه این اسم و کف
چهار دیوار و پیمانه تن نهاد و کلک تحریر [illegible] حکایت
نمیر دست قلم تحریر دست [illegible] نقش
سیاه و بخت ملا و دل [illegible] تحریر [illegible]
وز دست سازی مقطعات حروف و [illegible]
گندمی چو حسن و صمم [illegible] شعور [illegible]
نخور [illegible] ده و سرفراز [illegible] [illegible]
نخل چمن سر [illegible] [illegible] کم
کلبه و چراغ [illegible] خانه خراب بنور مردم دیده بیجز
وذخیره خانه [illegible] سرمه [illegible] چشمان [illegible]
توان [illegible] دیده [illegible] کشیده [illegible]
همت [illegible] ترجمان [illegible]
وزیر [illegible] چشم [illegible] گوشش کوچه
شد وطایر همت [illegible] غربت [illegible]
کرور [illegible] سیاه [illegible]
و صفحهای سیاه [illegible] شعاع [illegible]
خانه [illegible] سیاه [illegible] حروف
[illegible] قطع [illegible] بکار
[illegible] بر جا [illegible]

و در دل جام جمشید [illegible] خسروی [illegible] درش
وخسرو و روزینه [illegible] سعادت [illegible] و کف
عدالت [illegible] فلک [illegible] طلب
[illegible] حساب و شمار
وعنوان [illegible] جمشید
سوره [illegible] کلمه نجم
بشنید [illegible] حروف [illegible]
در [illegible] [illegible] نهاد
صراف [illegible] بستان
[illegible] دیده [illegible] شیشه
و تیغ [illegible] دست [illegible]
نکات الفاظ [illegible] قطع [illegible] غایت
فرق [illegible] رستم [illegible] معرکه
سرکنگان [illegible] تیغ [illegible] دریا
غربت [illegible] شده [illegible]
[illegible] سرگان [illegible] توشه
وردان [illegible] علاوت [illegible]
برشانه [illegible] [illegible]
بدار [illegible] دل [illegible]
و پشت کمان [illegible] قامت [illegible]
آید سبحان [illegible] عجب
حسن صورت [illegible] خط و خال [illegible]
این جمال و جمال [illegible] نقش
[illegible] کاف [illegible]
و هم [illegible] آینه [illegible]
[illegible] [illegible]

و منش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رسیده و همچنان که از تعلق بهار نفس خاکسار نفس
استحقاق لطف و ترحم و انجا رجب رسانیده امید
صلاح و فلاح و شفا [illegible] طراوت نکات و نتایج مسیح [illegible]
از مهد [illegible] صغیرا [illegible] الجنس [illegible] و [illegible]
[illegible] حصول [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کان [illegible] و [illegible] زمین و آسمان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مخزن اسرار [illegible]
[illegible]

[illegible] مثال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مخزن اسرار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من سبحة الابرار	مولوی جامی
محتشم زاده‌ای از بخت و جاه	مهتر امید نظر خانه براه
به تجبر قدمی می‌برداشت	وز تکبر علمی می‌افراشت
عارفی پشت دوتا در ره دید	دلی از نور الهی زنده
گفت کای تازه جوان تیزرو	پند پیچیده پیران بشنو
این روش نیست چو خوش مشی سرای	بازکش زین روش ناخوش پای
طبع او از سخن پیر بتفت	بانگ برداشت ز نادانی گفت
کای کهن گشته تو بر من باری	می‌شناسی که کیم گفتاری
اولت بود یکی قطره آب	گر ز آن شستن نوبت شو آب
از شکم تا بجهان آمده	از ره بول دو بار آمده
و آخرت جیفه افتاده به خاک	کرده پنهان به یکی تیره مغاک
بر تو آن پرده ز غفلت بدرند	چشم وابسته کسان گر گذرند
در میانه که سر خودسری است	روز و شب کار تو پر کین کشی
قد آراسته ز کوه به دور	چون تکبر بکنم از سر کین پر
گر بخود نیست شناسا دیت	لیک در بیش شناسا دیت
از من این نکته فراموش مکن	در حق دیگران گوش مکن
کرد او زان کهن سپال نزول	از ... این شه فرخنده خصال
روز محشر که به بهشت آیند	رستگاران بهشت آسایند
شود آن منزل عالی وطن	رحمت آید و چون پیرزنان
گفت حاشا که چنان خوش‌خلقی	کرده آرد آنکه پیر زنی
گل آن باغ جوانان باشند	غنچه‌اش سنگ‌دلان باشند
پیرزن چون ز نبی قصه شنید	ناله از سینه پر غصه کشید
از فغان نعره غم برداشت	وز نم گریه ماتم برداشت

درین سر که ازین پیش بگوش
گفت کاری که چو فرزند شد چون
خار بر پشت زن آن چند ز سر کام
دولت پیست عزت کردم
عمر در خار [illegible] کشتی باخت
از خواری [illegible] ساخت
[illegible]
ز آن وحسب که خورد [illegible]
شکر گویم که ازان خار برست
خلقی چون تو از آن رسته
بر دو حرص شاه بنده کرد
بر در شاه و گدا بنده کرد
داد و با این همه افتادگیم
غره از دولت دارا و جم
اگر از بستر و زن [illegible]
خانه دل [illegible]

لیک از آن پیش که پیوستم هم / وز پی وصل نشستیم بهم
او به سستم عارضه پیدا کرد / بر سر بستر و بالین جا کرد
ز آتش تب جگرش تاب نماند / زانکه در گل او آب نماند
آخر از ضعف فزون از شمار / ماند بیمار و جگرش تب وار
قرص خورشید رخش پر زرد شد / خوان تو خوش همه پر زرد شد
مرد دلداده چو آن قصه شنید / دیده بر بست و فرخ پرده کشید
هر دم از درد فغانی میکرد / در غم دلبر جانی میکرد
که ازین درد که آمد به سرم / ماند از خود سوا و بیخبرم
عهد کهنه برآورد نفیر / که فغان زار چرخ اثیر
گر ز غم قصه شکیبایی برد / ور ز غم کوه شکیبایی برد
پس از آن هر دو به هم پیوستند / شاد و ناشاد به هم بنشستند
مرد کو راز معاشی میکرد / زن ز کورش در فیضی میخورد
او عمر من پس از سالی چند / که درین دیر بیافت زیست
خیمه در عالم تنهایی زد / مرد حالی دم بینایی زد
لب گشادند حریفان سؤال / شرح چون شد که گفت حال
گفت آن روز که آن سر رخ / ماند از آن بد در حسین قصود
نظر از جمله جهان در بستم / فارغ از دیدن او بنشستم
تا نماند که من آن می بینم / دامن خاطر از او می‌چینم
در دلش نرم بدان اندوهی / ضمیرش نرسد گردهی
چون از این در فنا رخت ببست / بر پرده جاوید نشست
فارغ از دوهم و هم فراقی / کردم اقرار به بینایی خویش
همه گفتند که حضرت ای مرد / ور حرفان نگو از وی [illegible]
غایت این مروت اینست / حد آیین فتوت اینست

[illegible]
بود دارم که [illegible]
[illegible]
خورده بود بود که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یکی را دو پسی بود که بد / حاصل بار و کچی بود بدی
بود که او را ندیده بود کسی / گفت فلانی را درویشی
تا که ندیدی گفت منم / دور انگور اسم که منم
قضا را یکی از غلامان / او دید و چون خوابگه گفت چه خطا
دید کی که رنج بدر / گفت با آن لیک بی‌گاه چرا
دید با آن در بستر دو لان / دیده و مرا رو حق تو
دید رنج او نباید دیده / در زر که کمتر و در عمل
ز آتش با آن در حق در دانه / وقت رفتن که وهم ز دل
در دو دل آتش چون آن آرزو / یک بار از بزرگان در جهان
در شکم چیدن گرفت / قطره خط آن بود بهشت
جست باز از آن صاحب / گفت ای چه سخن [illegible]
در دیدن بر آنچه داغ شد / هر دو حق [illegible] پیشه
خورده من نگیر به شکم / زین آن بارات [illegible]
زاد و بهشت چو قل یاد در / چو او اندر شکم [illegible]
هر دو اندر شکم بدریی دل / وقتی اندر صحبت یاران
دشمن دل گرفت [illegible] / در بیابان تنها دم و با
جوانات پس کرد / تا قری در قید [illegible]
اسیر شدم در خندق / طراوت پس با جهود [illegible]
افتادگی او درو بستان / حلب که [illegible]
او دو میان گذر کرد گور / لب تا [illegible]
چه حالیست چنین میکرد / هی گریم [illegible]
هر خدای [illegible] / [illegible]
هر [illegible] مردم [illegible] / پای در زنجیر [illegible]
هر که با بچگان در بستان / [illegible]

[illegible]

یکی از ... عابدی ... [illegible]
در ... سالها عبادت | کوهی و برگ درختان
خوردی روزی پادشاه | بحکم زیارت نزد
او رفت و گفت اگر | رای تو بیند در شهر از
برای تو مقامی سازم | که فراغ عبادت بهتر
از این میسر شود و دیگران هم | به برکات شما مستفید
گردند به صلاح اعمال | شما اقتدا کنند زاهد
قبول کرد و وزرای | ملک گفتند پاس خاطر
ملک است که شهر آیی | و کیفیت مکان معلوم کنی
پس اگر صفای وقت | عزیزان را از صحبت اغیار
کدورتی باشد اختیار | باقی است زاهد به شهر آمد
و بوستان سرای | ملک را برای ورود او خالی کردند
مقام دلگشای روح | افزا چنانکه گویند

گل سرخش چو عارض خوبان | سنبلش همچو زلف محبوبان

ملک در حال کنیزک | صاحب جمال نزدش فرستاد

بتی مه‌پاره عابدفریبی | ملایک صورتی خورشیدچهری
که بعد از دیدنش صورت نبندد | وجود پارسایان را شکیبی

و همچنین در عقبش غلامی | بدیع الجمال لطیف الاعتدال
در تماشا چه | دیده از دیدنش نگشتی سیر
همچنان کز فرات مستسقی | عابد طعام لذیذ خوردن گرفت و
و کسوت لطیف پوشیدن | و از فواکه و حلاوات
تمتع یافتن و در جمال | کنیزک و غلام نظر کردن
و خردمندان گفته‌اند | که زلف خوبان زنجیر پای
عقل است و دام مرغ | زیرک ... ملک
عابد را حالت صحبت | رو داده چنانکه گفته‌اند

[illegible diagonal marginal text]

وبدره را بوسه داد | پیش ملک بر زمین نهاد
و عرض کرد که چندانکه | طلب کردم زاهدی
ندیدم چرا که ای خداوند | اگر زاهد است زر نگیرد
و اگر می‌ستاند زاهد | نیست ملک بخندید و گفتش
چنانکه مرا در حق خداپرستان | ارادتست این شوخ
دیده را عداوتست | زاهد که درم گرفت و دینار
زاهدتر از او کسی به دست آر |
مریدی پیری را | گفت چکنم کز خلق به رنج
درم از بس که به زیارتم | می‌آیند و اوقاتم را
از تردد ایشان تشویش | می‌رسد گفت هرچه
درویشند آنها را | وام بده و آنچه توانگرند
از ایشان چیزی طلب کن | که دیگر هرگز گرد تو نگردند
گر گدا پیش رو لشکر اسلام بود | کافر از بیم توقع برود تا در چین
من ... | ...
ظلم حجاج نهایت چو رسید | تیغ بر هستی چند کشید
کینه از رفته آلوده | تیغ ... سبز کرده
همچنان ... سود کرد | کارشان روی به ...
حمله کردند پیر اندر سر تیغ | سر نهادند در آتش خونین تیغ
... | گرچه ... نوبت کار
... | کار ما ... چهار
ماتمی چند که از چه روی | کار ما نیست بجز شغل بدی
... | ...
از نکته گرچه بدی شیوه ماست | ترک اینجا نتوانیم خطا
چه شمار ستم ورزیدن | چه رو تو سبز گرم چیدن

[illegible diagonal marginal text]

شد مصاحب در کف و نعلین چای
در ره کعبه بپا بان بپای
چون ز ره در حله چون رسید
تا کشش از ابری پس رسید
گفت ای شیخ چه داری در جیب
چیست زر بود از صوفی عجب
بود چون است ره ورت بهشت
شیوه را بستی از دست بهشت
گفت در جیب بی توشه راه
نیست دینار زرم جز پنجاه
راهزن گفت برون آور آن
هر چه داری ز جیب پنهان
بسته از او یکایک بشمرد
بسته داد و بدان پاس سپرد
بوسه داد و از این راه تیم
خوش کفت از کرم و کلام تیم
دیگر و کالت کرم کلام
صدقت از کذب رهانید مرا
پا به جیب پر زر رسانید مرا

ناوک صدق تو ام سید تو صاحب	اهوی ام سگ قید تو ساحت
بس الحاح و نیاز غالب	ساخت بر مرکب خویش رکب
که برین حلوه ره اگن سیطی	که منت غیر بسم ایک زپی
سال دیگر بجهان رفت شاند	در پی او جسد م را حلوا راند
هر دو گشتند بهم پیر و مرد	تا اجل رشته صحبت ببرید

سر عشق و دو

یاران شب صحبت با یاران
دیدار از تماشا سر جمع یاران
همه هم کرده از ... و ... از ...
در باب کجا بجهان صفا ...
نیکو چه که کوشش ... در ...
بیش ... که صورت و ... در ...
از ... و ... و ... وصل ...
با لطف صورت ... و ...
از ... و ... برده ...
... رود ... بهار بعمر ...
زان که ... بهار بعمر آن ...
گنج خوش از ... آن ...
زان دل که ... دیدنی ... در ...
... که ... عالم ... اتفاق
... اندر ... عالم ...
در ... و محاورت ... دل
گر خوان ... زمین ... اند دل
دیدار دوستان که ... مرام

دنیا چو شد قوتال عزیز تن خود	
لیکن رفیق به همه چیز سعادت	
مسکن بار و مال همه سبب ...	
سود بر هر دو ... همه روز ...	
گویی الالله رضان هر که غفار آید	
امید غیب که دیگر بعقبی باز آید	
کبوتری که دگر آشیان نخواهد	
قضا همی برد ... که بیگانه باز آید	
ندانم او برود ... نکو ...	
اگر چه زندگی ... باز آید	
بزرگوار ... و ...	

عجب گر در چمن برپای خیزد
که پیشش سرو ننشیند بزانو
وگر بیند شکر [illegible]
[illegible]
یاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وله

حکایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
این صورت و صفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شعری که بگفته سعدی [illegible]

وله

بس که در منظر تو حیرانم
صورتت را صفت نمیدانم
پارسایان ملامتم مکنید
که من از عشق توبه نتوانم
هر که [illegible] جان [illegible]
[illegible]
هیچ کار آید این [illegible]
که بعشق تو [illegible]
گر تو از من عنان بگردانی
من بشمشیر سر نگردانم
گر بجور [illegible] درگاهم
ور بر انداز [illegible]
من نه آنم که سست عهد آیم
گر بشمشیر میرسد جانم
[illegible]
[illegible] خاک پای [illegible]
گر اجابت کنی و گر نکنی
چاره [illegible]
[illegible]
گر بیاید آب حیوانم
[illegible]
[illegible]

[illegible]

زنهار که سعدی [illegible]
هزار سال پس از مرگ [illegible]

وله

[illegible]
جان [illegible] اگر قبول [illegible]
[illegible]
[illegible]
گر [illegible] قبول
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

وله

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وله

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

ای یوسف روزگار سعدی
[illegible]

ایضاً

ای بر تو ... ندیدم
گلبرگ چنین طری ندیدم
مانند تو آدمی در آفاق
ممکن نبود پری ندیدم
[illegible]
در صنعت ساحری ندیدم
بر ... ماه آسمان را
[illegible] ندیدم
لعلی چو لب شکر فروشت
در طبله جوهری ندیدم
[illegible]
نظم سخن دری ندیدم
[illegible]
چندانکه تو میبری ندیدم
[illegible] دلبران آفاق
چون تو به دلاوری ندیدم
جوری که تو میکنی در اسلام
در ملت کافری ندیدم
[illegible]
[illegible] قلندری ندیدم

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

گر غصه روزگار گوییم
[illegible] بیشمار گوییم
[illegible]
[illegible] گوییم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گوییم
[illegible]
[illegible] گوییم
[illegible]
تا قصه روزگار گوییم
[illegible]
[illegible] گوییم
[illegible]

گر کنم در سر وفات سری
سهل باشد زیان مختصری
ای که قصد هلاک من داری
صبر کن تا به صحبت نظری
نظر است آنکه بر رخ تو نظر
[illegible]
معجزه در جمال تو دارم
عقل دارم بقدر خود و قدری
هنرم در کمال همچون است
کین کمال آفرید در بشری
[illegible]
[illegible]
دولت دارم که خاک پایت
ای که در جرم کنی گذری
[illegible]
گر نه در کنج بام و دری
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حیف باشد [illegible]
ای سعدی اگر کند در کوه
[illegible]
سنگ را سخت کنی [illegible]
[illegible]

[illegible]

ما در این شهر غریبیم و در این ملک فقیر
به کمند تو گرفتار و به دام تو اسیر
در آفاق گشادست و لیکن بسته‌ست
از سر زلف تو در پای دل ما زنجیر
من نظر باز گرفتم به خیالش همه عمر
از تو ای خسرو خوبان که نظر باز مگیر
گر چه در خیل تو بسیار به از ما باشد
ما ترا در همه عالم نشناسیم نظیر
در دلم بود که جان بر تو فشانم روزی
باز در خاطرم آمد که متاعیست حقیر
این حدیث از سر دردیست که من می‌گویم
تا بر آتش ننهی بوی نیاید ز عبیر
گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست
رنگ رخسار خبر می‌دهد از سر ضمیر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قصائد ...

شنیده ام ... ...
چو ... ...
... ... چون ... شنیده
شده چو ... ...

چه ... ...
و ... کهربا ... ...
... ...
شمشاد ... ...
... ...
چه سرو ... ...
چه ... شب ... ...
... ...
... ...
شده ... ...
... ...
... ...
و چنین ... ...
... ...
... ...
چو ... ...
... ...
... ...

... ...
و ... ...
چه ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
کرد ... ...
... ...
... ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غزل

ای در دل من اصل تمنا همه تویی
چشم تو چراغ منزل من
این محبت ... ... من
کاشته اند ... ...
تا در دم ... مقبل من
ای بخت ... کار ... حاصل من
... ... باطل من
... ... مقابل من
... ... در دل من
... ... من
... ... من
... ... با حاصل من
با ... ... ساحل من
... ... قاتل من
... ... سعدی

دیوار قصه ... ...
ار کرده ... ... حیران
... ...
... ... چوگان
... ...
... ... گریبان
... ... عالم
... ...
... ...
... ... بیابان
پایان فراق ... پیدا
امید ... بیابان
... ...
در ظلمت ... سکندر آب حیوان
... فراق ... ...
... ...
... ... دولت
... ...
... ...
... ...

ما قصه نکند شکایت ... ...
... ...
... ...
... ... گلستان
... ... سعدی
... ...
... ...
... ...

غزل

من از آنجا ... ...
... ... کرده ام
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

... ...
... ...

غزل

... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

جنگ